بازیافته های تاریخ الشیعه

ابن ابی طیّ

رسول جعفریان

ابن ابی طیّ

یحیی بن حمید بن ظافر طائی (۵۷۵ـ۶۳۰هـ. ق) از برجسته ترین دانشمندان شیعی ساکن حلب بود که در بسیاری از عرصه های دانش، بویژه تاریخ، آثار بزرگی را پدید آورد. متأسفانه پس از آنکه تشیع در نواحی شامات مورد بی مهری و تنگنا قرار گرفت، آثار این بزرگمرد عالم تشیع نیز از میان رفت.[1] فهرست بلند آثار وی که هرکدام در چندین مجلد بوده و نقلهای فراوانی از آنها در آثار مورخان بلند مرتبهٔ شامات برجای مانده، نشان از مرتبت والای اوست.

تشیع امامی وی از هر چیز روشنتر و درخشانتر است، بویژه که در محضر عالم برجستهٔ شیعی ابن شهرآشوب که شوهر عمهٔ او بوده تربیت یافته است. از جمله آثار شیعی او عبارتند از: **المجالس الاربعین فی مناقب الائمة الطاهرین**، **شرح نهج البلاغه** (شش مجلد)، **اخبار شعراء الشیعة**، **تضوع اللطائم فی شرح خطبة فاطمة الزهراء**، **کتاب فی حکمیّ کلام الائمة الاثنی عشر**، **ذخر البشر فی معرفة الائمة الاثنی عشر**.[2]

راغب حلبی از وی با عنوان **آیةالله الکبری فی العلوم و الفنون والادب والشعر والتاریخ ومعرفة اخبار الصحابة والعرب وغیر ذلک** یاد کرده است.[3]

از متقدمان، قدیمی ترین شرح حال از ابن ابی طی از یاقوت حموی است که در **معجم الادباء** از وی یاد کرده اما در متن موجود از این کتاب نیامده است. تنها صفدی در **الوافی** و ابن حجر در **لسان المیزان** (۷/ ۴۰۹) و کتبی (فوات الوفیات (۴/ ۲۷۰ـ۲۷۱) بخشی از آن را نقل کرده اند. مفصّلتر از همه مطالب کُتبی است که فهرستی بلند از آثار ابن ابی طی را آورده است.

در منابع جدید، شرح حال ابن ابی طی را بیش از همه، کلود کاهن نوشته که در حال حاضر، آن مقالات در دسترس ما نیست. همو مدخل ابن ابی طی **دایرةالمعارف اسلام** (ویرایش دوم) را نگاشته که بسیار کوتاه است. شرح حال مفصل وی در فارسی به قلم آقای فکرت در **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی** (۲/ ۷ـ۶۷۶) آمده است. تحقیق بیشتر نیازمند کاری است ورای آنچه تاکنون نوشته شده و این از وُسع مؤلف این سطور ـ دست کم اکنون ـ بیرون است.

آنچه که در دو نوشتهٔ بالا نیامده، نقلهایی است که ذهبی از کتاب **تاریخ الشیعة** یا **تاریخ الامامیه** ابن ابی طی کرده و خود تصریح دارد که اصل کتاب در دست وی بوده است. البته از کتاب بزرگ **معادن الذهب** ابن ابی طی بخشهایی در آثار ابن فرات و ابوشامه و ابن فُوَطی[5] مانده که برخی از آنها مورد اشاره کلود کاهن و

---

۱. تنها شرح لامیة العرب وی در اسکوریال باقی مانده است. نک: اعلام النبلاء، ۴/ ۳۵۴. معادن الذهب فی تاریخ الحلب او نیز در مصر نسخه داشته است. آقای مدرسی طباطبایی گفتند که ایشان کوشیدند تا تصویری از آن تهیه کنند، اما واسطه خبر داد که از نسخهٔ مزبور تنها برگ اول و آخر باقی مانده است!!

۲. الوافی بالوفیات، ۴/ ۲۷۰.

۳. اعلام النبلاء بتاریخ الحلب الشهباء ج۴، ص۳۵۳ (حلب، ۱۴۰۹).

۴. مجمع الالقاب ص۱۳۳۲، ۳۵۲۳، ۳۹۴۰

۵. صفدی در ضمن منابع خود (۱/ ۵۳) از تاریخ العلماء ابن ابی طی یاد کرده است. ابن عدیم در بغیة الطلب اشعاری را که به خط یحیی بن ظافر نجار حلبی در مجموعه ای از او دیده، نقل کرده است. (بغیة الطلب، ۹/ ۴۱۶۷) این شخص کسی جز ابن ابی طی نیست.

فکرت قرار گرفته است.[۶]

در میان آثار ابن ابی طی چند اثر وجود دارد که در تراجم علما و فقهاست. یکی **رواة الشیعة و مصنفیها** (فوات الوفیات، ۴/ ۲۷۰) دیگری **الحاوی فی رجال الامامیة** (لسان المیزان، ۴۰۹/۷) و یکی هم **تاریخ العلماء** (الوافی بالوفیات، ۱/ ۵۳). محتمل است که اینها سه کتاب مستقل باشد، درست همانطور که ممکن است یک کتاب باشد. ذهبی در تاریخ اسلام و سیر اعلام النبلاء، در مواردی که نام کتاب را آورده از آن با عنوان تاریخ الشیعة و تاریخ الامامیه یاد کرده که در نام با کتابهای فوق الذکر متفاوت است. وی در شرح حال کوتاهی که از ابن ابی طی در ذیل حوادث سال ۶۳۰ تاریخ الاسلام آورده، با این عبارت از کتاب مذکور یاد کرده است: «و هو مسودة فی عدة مجلدات نقلت منه کثیراً.» این نقلها به طور عمده در تاریخ الاسلام و در مواردی به طور مشترک در سیر اعلام النبلاء هم آمده است. به نظر می رسد که ابن حجر و صفدی با استفاده از تاریخ الاسلام ذهبی و سیر، مطالبی را از کتاب تاریخ الشیعه روایت کرده باشند.

بخشهای برجای ماندهٔ کتاب تاریخ الشیعه

۱ـ محمد بن محمد بن النعمان البغدادی ابن المعلم المعروف بالشیخ المفید

وقد ذکره ابن ابی طی فی تاریخ الشیعة فقال: هو شیخ مشایخ الطائفة، و لسان الامامیة و رئیس الکلام والفقه والجدل. کان أوحد فی جمیع فنون العلوم، الأصولَین، و الفقه و الأخبار، و معرفة الرجال، والقرآن، والتفسیر، و النحو، و الشعر، ساد فی ذلک کله. و کان یناظر اهل کل عقیدة، مع الجلالة العظیمة فی الدولة البویهیّة، و الرّتبة الجسیمة عند الخلفاء العباسیة. و کان قوّی النفس، کثیر المعروف والصدقة، عظیم الخشوع، کثیر الصلاة و الصوم، یلبس الخشن من الثیاب. و کان بارعا فی العلم و تعلیمه، ملازما للمطالعة و الفکرة. وکان من أحفظ الناس.

ثم قال: حدّثنی رشیدالدین المازندرانی [ابن شهر آشوب: حدّثنی جماعة ممّن لقیت، أنّ الشیخ المفید ماترک کتابا للمخالفین الأ وحفظه وباحث فیه، وبهذا قدر حلّ شُبَه القوم. وکان یقول لتلامذته: لاتضجروا من العلم، فإنّه ما تعسّر الآ وهان، ولا یأبی الأ ولان. لقد قصد الشیخ من الحَشویّة و الجَبریة و المعتزلة، فأذلّ له حتی آخذ منه المسألة أو أسمع منه.

(ذهبی، **تاریخ الاسلام** ۴۰۰ـ۴۲۰، ص۳۳۳؛ ذهبی، **سیر اعلام النبلاء**، ج۱۷، ص۳۴۴)

.*.

۲ـ سعد بن محمد بن سعد صیفی

... ذکره ابن ابی طی فی «تاریخ الشیعة» فقال: شاعر فاضل، بلیغ، وافر الأدب، عظیم المنزلة فی الدولتین العباسیّة و السلجوقیة. وکان ذا معرفة تامّة بالأدب، و باع فی اللغة، و حفظ الشعر. وکان اماما فی الرّأی، حَسَن العقیدة. حدثنی عبدالباقی بن زُرَیق الحلبی الزاهد قال: رأیته واجتمعت به فکان صدرا فی کل علم، عظیم النفس، حسن البشارة، یرکب الخیل العربیّة الأصیلة و یتقلّد بسیفین، ویحمل الرمح، و یأخذ نفسه بمأخذ الأمراء، و یتبادی فی لفظه، ویعقد القاف. وکان أفصح من رأیت وکان یناظر علی رأی الجمهور.

(**تاریخ الاسلام** ۵۷۱ـ۵۸۰، ص۱۴۲)

.*.

۳ـ محمد بن علی بن شهرآشوب بن ابی نصر ابوجعفر السَّرَوی المازندرانی، رشیدالدین الشیعی

قال ابن ابی طی فی «تاریخه»: نشأ فی العلم و الدّراسة و حفظ القرآن و له ثمان سنین. واشتغل بالحدیث، و لقی الرجال، ثم تفقّه و بلغ النهایة فی فقه اهل البیت، و نبغ فی علم الأصول حتی صار رحلةً. ثم تقدّم فی علم القرآن، القراءات، والغریب، والتفسیر، والنحو، ورکب المنبر للوعظ. ونفقت سوقه عند الخاصة والعامّة، و کان مقبول الصورة، مستعذَب الألفاظ، ملیح الغوص علی المعانی.

حدثنی قال: صار لی سوق بمازندران حتی خافنی صاحبها، فأنفذ یأمرنی بالخروج عن بلاده، فصرتُ الی بغداد فی أیام المقتفی، ووعظت، فعظُمَت منزلتی و استُدعیت، وخلع علیّ، و ناظرت، واستظهرت علی خصومی، فلُقِّبتُ برشیدالدین، وکنت أُلَقّب بعزالدین، ثم خرجت الی الموصل، ثم أتیت حلب.

قال: وکان نزوله علی والدی فأکرمه، و زوّجه ببنت أخته، فربّیت فی حجره، وغذّانی من علمه، و بصّرنی فی دینی. وکان امام عصره، و واحد دهره، وکان الغالب علیه علم القرآن والحدیث، کشف و شرح و میّز الرجال، و حقق طریق طالبی الإسناد، و أبان مراسیل الأحادیث من الآحاد و أوضح المفترق

۶. در ابتدا خلاصهٔ عبارت نقل شده در تاریخ الاسلام ذهبی را آورده و سپس اطلاعات بعدی را که آنها نیز باید از ابن ابی طی باشد بر آن افزوده است.

من المتفق، و المؤتلف من المختلف، و السابق من اللاحق، والفصل من الوصل، و فرّق بين رجال الخاصة و العامة. [قلت: يعنى بالخاصة الشيعة و بالعامة السنة] حدثنى أبى قال: مازال أصحابنا بحلب لايعرفون الفرق بين ابن بُطّة الشيعى من ابن بَطّة الحنبلى، حتى قدم الرشيد: فقال: ابن بطة الحنبلى بالفتح و الشيعى بضمّها. وكان عند أصحابنا بمنزلة «الخطيب» للعامّة، و كيحيى بن معين فى معرفة الرجال. و قد عارض من كل علم من علوم العامّة بمثله، و برز عليهم بأشياء حسنة لم يصلوا اليها، وكان بهيّ المنظر، حسن الوجه و الشيبة، صدوق اللهجة، مليح المحاورة، واسع العلم، كثير الفنون، كثير الخشوع و العبادة و التهجّد، لايجلس الاّ على وضوء.

تُوُفّى ليلة سادس عشرة شعبان سنة ثمان و ثمانين، و دفن بجبل جوشن عند مشهد الحسين عليه السلام.

(**تاريخ الاسلام**، ۵۸۱ـ۵۹۰، ص۳۰۹ـ۳۱۰)

قال الصفدى:

اثنى عليه [يعنى ابن شهر آشوب] ابن ابى طى فى تاريخه ثناء كثيرا. توفى سنة ثمان و ثمانين و خمسمائة. ومن تصانيف المازندرانى كتاب فى النحو سماه الفصول جمع فيه امهات المسائل و كتاب المكنون و المخزون فى عيون الفنون، كتاب متشابه القرآن كتاب الاعلام و الطرائق فى الحدود و الحقائق كتاب مناقب آل ابى طالب، كتاب المثالب، كتاب المائدة و الفائدة جمع فيه اشياء من النوادر و الفرائد. عاش تسعا و تسعين سنة و شهرين و نصف و توفى بحلب فى التاريخ المذكور.[۷]

(**الوافى بالوفيات**، ج۴، ص۱۶۴)

وقال ابن حجر: فقال ابن ابى طى فى «تاريخه»: اشتغل بالحديث، و لقى الرجال، ثم تفقه و بلغ النهاية فى فقه اهل البيت. وسع فى الاصول، ثم تقدم فى القراءات و الغريب و التفسير والعربية وكان مقبول الصورة مليح العرض [الغوص] على المعانى. وصنف فى المتفق و المفترق و المؤتلف و المختلف و الفصل والوصل و فرّق بين رجال الخاصة و رجال العامة ـ يعنى بين اهل السنة و الشيعة.

(**لسان الميزان**، ج۶، ص۳۹۵، ش۷۸۸۹)

. ❋ .

۴ـ محمود بن على بن الحسين

الشيخ سديدالدين ابوالثّناء الرّازى المتكلم، المعروف بالحِمّصى. شيخ شيعى، فاضل، بارع فى الأصولَين و النَّظر، له عدّة مصنفات عمّر نحواً من مائة سنة. وقرأ عليه الفخر بن الخطيب. و ورد العراق فى هذه الحدود و أخذوا عنه. و تعصّب له ورّام بن أبى فراس، و حصّل له ألف دينار، و دخل الحلّة و قرّر لهم نفى المعدوم. و أملى «التعليق العراقى» و له تعليق أهل الرى. و له كتاب «المنقذ من التقليد»[۸] و كتاب «المصادر فى أصول الفقه»، و كتاب «التحسين و التقبيح» و غير ذلك. وكان فى ابتدائه يبيع الحمص المسلوق بالرّى. ثم اشتغل على كبَر و نَبُل، و صار آيةً فى علم الكلام و المنطق. و كان درسه يبلغ ألَف سطر، و ما يتروّى و لا يستريح، كأنما يقرأ من كتاب. و كان بصيرا باللغة و الشعر و الأيام و أيّام الناس. وكان صاحب صلاة و تعبُّد و خشية. ذكره يحيى بن أبى طى فى «تاريخه» و بلغ فى وصفه.[۹]

(**تاريخ الاسلام**، ۵۹۱ـ۶۰۰، ص۴۹۴)

و قال ابن حجر:

ذكرها ابن ابى طى و بالغ فى تقريظه و قال: له مصنفات كثيرة منها التعيين و التنقيح فى التحسين و التقبيح.

(**لسان الميزان**، ج۶، ص۴۰۷، ش۷۸۹۹)

. ❋ .

۵ـ الحسن بن علىّ بن نصر بن عقيل

ابوعلى العَبدىّ العراقى، همام الدين. من شيوخ الرافضة.

وُلد بالحلّة سنة إحدى و ثلاثين و خمسمائة. وكان خبيراً بالأصول، كثير المحفوظ، شاعرا محسنا كبيرا. مدح المستنجد و المستضىء والناصر، و مدح صاحب الموصل و صاحب حلب. و أرسل الى السلطان صلاح الدين بقصيدة فنفذ اليه مائة دينار. قدم حلب و اشتغل عليه يحيى بن أبى طىّ، و عظّمه فى «تاريخه». و من شعره:

ولم أرَ كالدنيا مقيل مهجّر
حبيب اليه ظلُّها وَهوَ زائلٌ
و ما الناسُ الاّ كامَل الحظّ ناقص
و آخَرُ منهم ناقص الحظّ كاملُ
و انى لَمُنش من حياء و عفّة
و ان لم يكنّ عندى من المال طائلُ

تُوُفّى بدمشق.

(**تاريخ الاسلام**، ۶۰۱ـ۶۱۰، ص۱۱۲)

. ❋ .

۷. «المنقذ» و «التعليق العراقى» يک كتاب است.

۸. روشن است كه مطالب بالا تنها مى توانند از يک مصدر شيعى نقل شده باشد. ذكر كتاب ابن ابى طى با توجه به همعصر بودن او با رازى، دليل روشنى است بر اين كه مطالب بالا همه از ابن ابى طى است.

۹. در متن چاپ شده تاريخ دمشق، نام او نيامده است.

۶ـ تاج العُلی الشریف النسّابة الحسنیّ الرملیّ الرافضی

الذی کان بآمد توفی بحلب.

ذکره یحیی بن أبی طیّ فی «تاریخه» فقال: هو شیخنا العلامة الحافظ النسّابة الواعظ الشاعر. قَدم علینا و صحبته و قرأت علیه «نهج البلاغة» و کثیرا من شعره، و أخبرنی أنّه وُلد بالرملة فی غرّة المحرّم سنة اثنتین و ثمانین و أربعمائة، و عاش مائة و ثمانیاً و عشرین سنة. قال لی: و استهلّت علی سنة احدی و عشرین و خمسمائة بعَسقلان، و فیها اجتمعت بالقاضی أبی الحسن علیّ بن عبدالعزیز الصُّوری الکنانیّ، و سمعتُ علیه «مجمل اللغة» و عمره یومئذ خمس و تسعون سنة، قال: قَدم علینا مدینة صور ابو الفتح سُلَیم الرازی سنة أربعین و أربعمائة، و نزل عندنا، و سمعتُ علیه جمیع «المجمل» بقراءته علی مصنفه. قال: و استهلّ علیّ هلال المحرم سنة إحدی و ثلاثین و خمسمائة بالاسکندریة، و لقی ابنَ الفحّام، و قرأ علیه بالسبع بکتابه الذی صنّفه. قال: و کنتُ هذه السنة بالبصرة، و سمعت من لفظ ابن الحریری خطبة «المقامات» التی صنّفها. ثم ذکر أنه دخل المغرب، و أنه سمع سنة سبع و أربعین من الکروخیّ کتاب الترمذیّ، و دخل دمشق و الجزیرة، و استقرّ بحلب فی سنة ستّ و ستمائة بعد أن أخذه شیخ السّلامیة وزیر صاحب آمد، و بنی فی وجهه حائطاً، ثم خلّص بشفاعة الظاهر صاحب حلَب، لانّه هجا ابن شیخ السلامیة. و أقام بحلب و جعل له صاحبُها کلَّ یوم دیناراً صوریاً و فی الشهر عشرة مکاکی حنطة و لحم. و أخبرنی أنّه صنّف کتاب «نُکَت الانباء» فی مجلّدین. و کتاب «جَنَّةُ الناظر و جُنَّة المناظر» خمس مجلدات فی تفسیر مائة آیة و مائة حدیث. و کتاباً فی «تحقیق غیبة المنتظر» و ما جاء فیها عن النبی علیه السلام و عن الائمة و وجوب الایمان بها، و «شرح قصیدة البائیة» للسید الحمیری و غیر ذلک. فسألته أن یأذن لی فی نسخ هذه الکتب و قراءتها، فاعتذر بالتقیّة، و أنّه مسترزق من طائفة النصب. قال: وکان هذا الأشرف من نوادر الدهر علما و حفظا و أدبا و ظرفا و نادرة و کرما، کان یعطی و یهب و یخلع، قدح عینیه ثلاث مرات. و حکی لی: أنه لایطیق ترک النکاح. و رزق بنتا فی سنة تسع قبل موته بسنة، و لم یفقد شیئا من أعضائه، لکن قلّ بصره، و أنشدنی لنفسه کثیراً؛ مات بحلب فی تاسع و عشرین صفر. و قد کانت العلمّة تطعن علیه عند السلطان، ولا یزداد فیه الأ رغبة، فلمّا مات قال: هاتوا مثله، ولا تجدونه أبدا.

(**تاریخ الاسلام**، ۶۰۱ـ۶۱۰، ص۳۶۳ـ۳۶۴؛ **الوافی بالوفیات**، ج۱۰، ص۳۷۳؛ **نکت الهمیان فی نکت العمیان**، ص۱۲۰)

قال ابن حجر:

قال یحیی بن ابی طی: أخبرنی هذا الشریف ـ ولقبه تاج العُلا ـ ولد سنة اثنتین و ثمانین و أربعمائة، قال: وقال لی: اجتمعت بالقاضی علی بن عبدالعزیز الصّوری، فسمعتُ علیه مجمل اللغة لابن فارس و عمره یومئذ خمس و تسعون سنة وهو یفهم، صحیح السمع و البصر، مع تضعضع فی أعضائه، قال: وذکر لی حال القراءة علیه أنّ فارس قدم علیهم صور سنة أربع و أربعین، فأفرد له الشیخ الشافعی أبوالفتح سلیم الرازی داراً و سمع علیه المجمل من أوله الی آخره.

(**لسان المیزان**، ج۱، ص۶۹۵)

*.

۷ـ کبیر الامامیة، و مَن کان أحد الأبواب الی صاحب الزمان المنتظر الشیخ الصالح ابوالقاسم حسین بن روح بن بحر القینی

قال ابن ابی طی فی تاریخه: نصّ علیه بالنیابة ابوجعفر محمد بن عثمان العمری، وجعله من أول من یدخل حین جعل الشیعة طبقات. قال: وقد خرج علی یدیه تواقیع کثیرة.

فلما مات ابوجعفر صارت النیابة الی حسین هذا، فجلس فی الدار، و خفّ به الشیعة، فخرج ذکاء الخادم و معه عکّازة، و مدرَّج و حقّة، و قال له: إنّ مولانا قال: اذا دَفَنَنی ابوالقاسم حسین و جلس فسلّم هذا الیه، و اذا فی الحُقّ خواتیم الائمة. ثم قام و معه طائفة، فدخل دار ابی جعفر محمد بن علی الشلمغانی و کثرت غاشیتُهُ حتی کان الامراء و الوزراء یرکبون الیه و الاعیانُ و تواصَفَ الناس عَقلَه و فهمَه.

فروی علی بن محمد الایادیّ عن أبیه، قال: شاهدتُهُ یوما و قد دخل علیه ابو عمر القاضی، فقال له ابوالقاسم: صواب الرأی عند المشفق عبرة عند المتورّط، فلا یفعل القاضی ما عزم علیه. فرأیت أبا عمر قد نظر الیه، ثم قال: من أین لک هذا؟ فقال: إن کنتُ قلتُ لکَ ما عرفتَه، فمسألتی من أین لک؟ فضول، و إن کنت لم تعرفه، فقد ظفرت بی. قال: فقبض ابو عمر علی یدیه، وقال: لا بل والله أو خرّک لیومی أو لغدی. فلما خرج قال ابوالقاسم: ما رأیت محجوجا قطّ یلقی البرهان بنفاق مثل هذا. کاشفته بما لم أکاشف به غیره.

و لم یزل ابوالقاسم وافر الحُرمة الی أن وزر حامد بن العباس، فجرت له معه خطوب یطول شرحها. ثم سرد ابن ابی طی ترجمته فی أوراق و کیف أخذ و سجن خمسةَ أعوام و کیف أطلق وقت خلع المقتدر، فلما أعادوه الی الخلافة شاوره فیه، فقال: دعوه فبخطیّته أوذینا. و بقیت حرمته علی ما کانت الی أن مات فی سنة ست و عشرین و ثلاث مائة.

وقد كاد أمره أن يظهر.

(**سير أعلام النبلاء**، ج۱۵، ص۲۲۲ـ۲۲۳؛
الوافی بالوفیات، ج۱۲، ص۳۶۶)

.*.

۸ـ أسعد بن أحمد بن أبی روح القاضی العالم ابوالفضل الطرابلسی

رأس الشیعة بالشام و تلمیذ القاضی ابن البراج

جلس بعد ابن البراج بطرابلس لتدریس الرفض، و صنّف التصانیف، وولاه ابن عمّار قضاء طرابلس بعد ابن البرّاج.

و له کتاب عیون الادلّة فی معرفة الله و کتاب التبصرة فی خلاف الشافعی للامامیة، و کتاب البیان عن خقیقة الانسان و کتاب المقتبس فی الخلاف بیننا و بین مالک بن انس، و کتاب التبیان فی الخلاف بیننا و بین النعمان، مسألة تحریم الفقاع، کتاب الفرائض، کتاب المناسک، کتاب البراهین، و أشیاء اخری ذکرها ابن ابی طی فی تاریخه، و أنه انتقل من طرابُلُس الی صیدا و أقام بها، وکان مرجع الامامیة بها الیه. فلم یزل بها الی أن ملکت الفرنج صیدا.

قال [ابن ابی طی]: فأظنّه قتل بصیدا عند ما ملکت الفرنج البلاد و رأیت من یقول إنه انتقل الی دمشق.

قال: وذکره ابن عساکر فقال: کان جلیل القدر، یرجع الیه أهل عقیدته.

قال: وکان عظیم الصلاة و التهجد، لاینام الا بعض اللیل. وکان صمته أکثر من کلامه.

قلت [یعنی الذهبی]: لم أره فی تاریخ ابن عساکر.[10]

[قال ابن ابی طی]: وحکی أبو اللطف الدارانی، قال: ما استیقظت من اللیل قط الا و سمعت حسّه بالصلاة. و بالغ فی وصفه، و حکی له کرامة.

و حکی الراشدی تلمیذه: قال: جمع ابن عمار بین أبی الفضل و بین مالکی مناظرة فی تحریم الفقاع، وکان الشیخ جریئا فصیحا، فنطق بالحجة و وضح دلیله، فانزعج المالکی و قال: کُلنی کُلنی.

فقال: ما أنا علی مذهبک. أراد أن مذهبه جواز أکل الکلب.

وقال له ابن عمار یوما: ما الدلیل علی حَدَث القرآن؟

قال: النَّسخ، و القدیم لایتبدّل و لایدخل زیادة و لانقص.

وقال له آخر: ما الدّلیل علی أنا مخیَّرون فی أفعالنا.

قال: بعثةُ الرُّسل.

و قال له ابوالشکر؟ بن عمار: ما الدلیل علی مُتعة؟

قال: قول عمر: متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلّی الله علیه و اله و أنا أنهی عنهما. فقبلنا روایته، و لم نقبل قوله فی النّهی.

(**تاریخ الاسلام**، ۵۰۱ـ۵۲۰، ص۴۴۷ـ۴۴۸)

و فی السیر:

أخذ عن ابن براج، و سکن صیدا الی أن أخذتها الفرنج، فَقُتِلَ بها، و کان ذا تعبد و تهجد و صمت، ناظر مغربیا فی تحریم الفقاع، فقطعه، فقال المغربی المالکی: کُلنی؟! قال: ما أنا علی مذهبک، أی جواز أکل الکلب.

و قیل له: ما الدلیل علی حدث القرآن؟ قال: النسخ، فالقدیم لایتبدل.

و قیل له: ما الدلیل علی أنا مخیَّرون فی أفعالنا، غیر مجبورین؟ قال: بعثة الرسل. و له کتاب عیون الادلة فی معرفة الله، و کتب فی الخلاف، و کتاب حقیقة الادمی و أشیاء ذکرها ابن ابی طی فی تاریخ الامامیة.

(**سیر اعلام النبلاء**، ج۱۹، ص۴۹۹؛
لسان المیزان، ج۱، ص۵۹۳، ش۱۲۲۷)

.*.

۹ـ عالم الامامیة، الشریف ابویعلی حمزة بن محمد الهاشمی الجعفری من دعاة الشیعة

لازم الشیخ المفید، و برع فی فقههم و اصولهم و علم الکلام، و زوّجه المفید ببنته، و خصّه بکتبه، و أخذ ایضا عن الشریف المرتضی و صنّف التصانیف، وکان یحتج علی حدث القرآن بدخول الناسخ فیه و المنسوخ و کان بصیرا بالقراءات.

قال ابن ابی طی فی تاریخ الشیعة: کان من صالحی طائفته و عُبّادهم و أعیانهم، شیّع جنازته خلق عظیم. توفی سنة خمس و ستین و أربعمائة ببغداد.

(**سیر اعلام النبلاء**، ج۱۸، ص۱۴۱؛
تاریخ الاسلام ۴۶۱ـ۴۷۰، ص۱۶۷)

قال ابن حجر: ذکره ابن ابی طی و قال: کان یحتج علی حدیث القرآن بدخول النسخ فیه، مات سنة اربعمائة و خمس و ستین.

.*.

۱۰ـ الامیر الکبیر العلامة، فارس الشام، مجدالدین، مؤید الدولة، ابوالمظفر أسامة ابن الامیر مرشد بن علی بن مقلد بن نصر بن منقذ الکنانی الشیزری

ولد بشَیْزَرَ سنة ثمان و ثمانین و أربع مائة.

... قال یحیی بن أبی طی فی تاریخه: کان امامیا حسن العقیدة، الاّ أنه کان یُداری عن منصبه، و یتاقی، و صنّف کتبا منها التاریخ البدری و له دیوان کبیر.

مات بدمشق فی رمضان سنة أربع و ثمانین و خمس مائة.

(**سیر اعلام النبلاء**، ج۲۱، ص۱۶۶)

○

۱۰. ولم یرد اسمه فی المطبوع من تاریخ دمشق.